

گفت‌وگو با **شیوا مقانلو** درباره ادبیات امروز و رمان «اسرار عمارت تابان»

بیرون از دوگانه عامه پسندی یا روشنفکری

مریم شبازی
خبرنگار

شاید عمده شهرت شیوا مقانلو به ترجمه‌هایی باشد که طی حدود هفده سال کار مداوم روانه کتابفروشی ها کرده است. با این حال سال هاست به تدریس در دانشکده‌های هنر (سینما و تئاتر) و همچنین مؤسسات خصوصی نظیر «کارنامه» و «بهاران» برای آموزش ادبیات و سینما به علاقه‌مندان مشغول است. البته او به‌عنوان نویسنده هم صاحب چهار مجموعه داستان با نام‌های «کتاب مول»، «دود مقدس»، «آنها کم از ما می‌هانداشتند» و «آدم‌های اشتباهی» و همچنین ناداستان «فانوس دریایی» نیز هست. مجموعه‌هایی که برخی داستان‌های آنها موفق به کسب جوایز مختلفی از جمله «گلشیری» و «مهرگان ادب» شده‌اند. برخی از ترجمه‌های سینمایی اش هم به منابع آموزشی دانشگاهی راه یافته‌اند. از این نویسنده، منتقد ادبی و مترجم که به‌عنوان یکی از دو مترجم برتر سال ۹۷ هم تجلیل شده، بنابر گاهی زمانی با عنوان «اسرار عمارت تابان» منتشر شده، کتابی که در کمتر از دو هفته به چاپ دوم رسیده و افزون بر این به نظر می‌رسد موفق به جلب نظر مثبت منتقدان هم شده است. اطلاعات بیشتر درباره «اسرار عمارت تابان» را در خلال گفت‌وگو با شیوا مقانلومی خوانید.

■ «اسرار عمارت تابان»، اثری در ژانر معمایی و تاحدی هم جنایی است، آن‌هم با حضور پررنگ تاریخ و از سویی اسطوره‌ها. چطور شد که به سراغ تألیف چنین رمانی رفتید؟

«اسرار عمارت تابان» چکیده و عصاره چیزی است که در ادبیات به آن معتقدم. اسطوره و تاریخ همیشه در داستان‌های کوتاه من هم حضور داشته‌اند که اینجا با خط روایی روشن تری روایت می‌شوند. این قصه حاصل سال‌ها سفرهای بیرونی و ذهنی من است، پژوهش‌های علمی، مطالعه و تحلیل پیرامون گونه‌ها و فرم‌های ادبی مختلف و البته علاقه‌ام به ادبیات سیاه حادثه‌ای. سعی کردم ساختار رمانم را منطبق با اصول جهانی و امروزی رمان بریزم؛ با پرهیز از هر چیزی که رمانی را «باری به هر جهت» نشان می‌دهد، پرهیز از نقاط کوری که به نظرم ادبیات داستانی‌مان دچارش است؛ «دوقطبی ادبیات روشنفکرانه بدون خواننده / ادبیات زرد عامه پسند مبتذل.» البته من بیشتر آدم داستان کوتاه بودم که آثارم به گفته منتقدان موفق بوده‌اند. با این حال برخی همکاران، داستان کوتاه را شکل ادبی نمی‌دانند و می‌گویند داستان نویسی که رمان نوشته نویسنده نیست؛ پس باید طوری به عرصه رمان می‌آدم که هم تأییدی بر شیوه و قلم خودم باشد و هم تذکینی بر نگرفته‌اش. اشتباه. نویسنده چه در داستان کوتاه چه در رمان و اصلاً در هر حیطه‌ای، باید بکوشد بهترینش را بنویسد و در کارش موفق باشد. ما زمانی باید دست به انتشار اثرمان بزنیم که اتفاق یا حرف تازه‌ای داشته باشد، مخاطب را قدری تکان و پله‌ای به جلو هل بدهد. البته این را که چقدر موفق شده‌ام میزان استقبال مخاطبان نشان خواهد داد.

■ از ادبیات غیراصولی یاد کردید؛ تعبیر مذکور را توضیح بدهید. آیا داند که به قول خودتان باری به هر جهت هستند یا دلایل دیگری برای این تقسیم‌بندی قائلید؟

امیدوارم تعبیرم از درست و نادرستی ادبیات منجر به سوء تفاهم نشود که دارم برای ادبیات و نویسندگی تعمیم می‌گیرم؛ هر کسی مجاز است چیزی که می‌خواهد بنویسد، اما هرکسی اسمش نویسنده و نوشته‌اش کتاب نیست، مقصود من، ادبیاتی است که نویسنده‌اش برای خلق آن زحمت کشیده، مطالعه و آزمون و خطا کرده، شیوه‌ها را یاد گرفته و جهان بینی مشخص و حرف مهمی را در آن آورده در عین حال در اثرش فخر نفروخته باشد. همینگوی جمله مهمی دارد: «مست بنویس و هوشیار بپراش کن.» جمله‌ای به ظاهر ساده، اما در عمل سخت است. اگر الهامات ذهنی بدون بهره‌گیری از تکنیک به روی کاغذ بیایند و قابلیت جلو بردن مخاطب را نداشته باشند دیگر داستان نیستند، دل‌نوشته و خاطره و گفت‌وگوهای روزمره پای تلفن اند؛ یعنی همان ضعیفی که بیش از همه در رمان‌های زرد عامه‌پسند دیده می‌شود. آن سوی طیف هم با ادبیات خسته و خودوده‌ای روبه‌رویم که تفکر و تکنیک دارد ولی بینش ضعیف و ضدداستان و تکراری است و تنها قشر خاصی مخاطب آن هستند.

■ نکته‌ای که از همان ابتدا به چشم می‌آید شباهت رمان شما با نوشته‌هایی «دن براون» است، حتی شاید تابان، شخصیت اصلی داستان را بتوانان با «پروفسور لنگدان» در «راز داینوچی» مقایسه کرد!

«دن براون» از نویسندگان محبوب من است، نویسنده باهوشی که خدمت بزرگی به برخی شهرها و فرهنگ‌ها کرده و با نمایش شیوه‌ها از حرفه‌ها و فرهنگ در پس زمینه آثارش، دیدگاه مطالعاتی، علمی و حتی توریستی مردم را به آنها جلب کند. البته این رویکرد خاص براون نیست و او هم متأثر از نویسندگانی پیش از خود است، اما با حمایت‌هایی که شده توانسته جهانیش را، بنابر این وجود چنین شباهت‌هایی میان نوشته من با یک نویسنده خارجی عجیب نیست، اما مسأله اصلی، رویکرد خاص رمان من است، بخصوص در کشور ما؛ یک قهرمان زن! تابان ایرانی من با مشکلات خیلی بیشتری روبه‌رو است تا لنگدان امریکایی او، بخصوص که تابان زنی معمولی است که تنها با تکیه بر توانایی ذهنی و علم خود به مصاف مشکلات می‌رود.

■ و البته نبود دین‌سنیزی خاصی که در آثار «دن براون» مشاهده می‌شود که حتی برای دوره‌ای ممنوعیت توزیع این کتاب را در برخی کشورها سبب شد، از نقاط مهم کتاب شماست!

بله، دن براون دوقطبی‌های فرهنگی مشخصی دارد، گرچه مخاطب را به اندیشیدن در حوزه‌های جدیدی تشویق می‌کند اما به‌هر حال سوگیری هم دارد.

ولی من برعکس، تلاش کردم هیچ جای رمانم موجب دلخوری یا اهانت به قومیت یا آیین و فرهنگی نباشد در عین حال که به کسی بیاج هم ندهم و طرفداری نکنم که خب، خیلی سخت بود.

■ «اسرار عمارت تابان» مملو از اطلاعات مرتبط با حرفه باستان‌شناسی و مباحث تاریخی ست. این نشان گرفته از تحقیقی است که برای همین اثر انجام داده‌اید یا بحث علاقه‌مندی شخصی تان بوده؟

تاریخ از ابتدای کودکی‌ام بخش جدانشدنی از خواننده‌های من بود، بویژه که پدرم هم دبیر تاریخ بود. سال‌های کودکی‌ام در اتاق کتابخانه منزل‌مان، مملو از رمان‌های تاریخی و سفرنامه، سپری شد. والدین و حتی مادر بزرگم کتابخوان‌های حرفه‌ای بودند. آنقدر که گاهی با مادر بزرگم بر سر خواندن آثار «ژول ورن» مسابقه می‌دادیم؛ خوش شانس بودم که شخصیت‌م در چنین فضایی شکل گرفت و «اسرار عمارت تابان» فرصتی بود که همه این علاقه‌مندی‌ها را متصور بشوم. البته در این کتاب علاوه بر مسائل تاریخی، با دقت، جزئیات مسیرها و راه‌های جغرافیایی، وضعیت منطقه، پوشش گیاهی، پناهگاه‌های محیط زیستی و حیات وحش منطقه را هم پیش روی مخاطب گذاشته‌ام. این امر هم متأثر از مطالعات تخصصی است که برای این کتاب انجام دادم، هم مصاحبه و مشورت با متخصصان امر و هم سفرهای متعدد و تجربیات زیستی.

■ نکته دیگر توجه خاصی است که به اسطوره دارید. این از جهت کمک به حفظ آنهاست یا باز هم نظیر تاریخ، بحث علاقه شخصی خودتان در میان است؟

بباید تاریخ و اسطوره را از هم جدا کنیم و حتی تاریخ رسمی را از تاریخ داستانی. در آثارم به سراغ آن راجعات تاریخی می‌روم که در وجودشان تردیدی نیست، مثلاً اینکه شهری به نام بلیقیس، با دژ و بارو، وجود داشته که باقی‌مانده‌های آن نزدیک شهر اسفراین است. با این حال شما نمی‌دانید حاکم آن دژ در زمان حمله مغول چه کسی بوده؛ چنین شخصیت‌هایی دیگر به من و تخفیل به‌عنوان نویسنده تعلق دارند. وظیفه نویسنده این است که تا می‌تواند بخواند و با تحقیق، پشتوانه دقیق و علمی برای کارش جمع کند. اما وظیفه‌اش این نیست که مثل یک مستندساز واقعیت عین به عین در نوشته‌اش منعکس کند. اگر مخاطبان خواهان مطالعه چنین اثری باشند، بیک‌باره کتاب تاریخی دانشگاهی می‌خوانند؛ نویسنده‌ای که خواهان بهره‌مندی از تاریخ در خلق اثر خود است، در عین آنکه بر سنگ علمی حکمی ایستاده، اما باید قصه خودش را داشته باشد. اما در بحث اسطوره‌ها در عین استواری‌شان بر مبانی نظری قومی و فرهنگی، دستانم بازتر است و راحت‌تر می‌توان با آنها بازی کرد.

■ ضمن آنکه قهرمان اغلب آثار داستانی تان زنان هستند اما شمار انمی توان در زمره نویسندگان فمینیست به معنای رایج آن دانست؛ چرا که هم دست به عرصه تصویری اغراق شده از تابان نزده‌اید و هم اینکه جایگاه مردان هم در آثار تان به‌دور از برخی سوگیری‌های رایج است. با این حال زنان جایگاه خاصی در نوشته‌هایتان دارند!

ابتدا تا‌گزیر به تصحیح برخی اشتباهات درباره مفهوم فمینیسم و فمینیست‌ها هستم. مفهوم فمینیسم بویژه در ۱۰-۱۵ سال اخیر با سو برداشت‌های زیادی همراه شده و مثال‌ها و مصداق‌های اشتباهی داشته‌اند؛ از برخی الگوهای غلط و رفتارهای رایج‌های برخی مدعیان، که همین برای پدرسالاری سنتی یک بهانه‌ای شده جهت نفی فمینیسم؛ در صورتی که اصل ماجرا این نیست، از آنجایی که موضوع پایان‌نامه‌م در دوره ارشد «پست فمینیسم و سینما» بوده مطالعات بسیاری در این باره انجام داده‌ام و حتی بخش‌هایی از تاریخچه و مسائل نظری را هم ترجمه کرده‌ام. بحث اصلی فمینیسم برقراری عدالت و برابری است، تلاش برای جهانی برابر از نظر جنسیت، حق استفاده برابر از فرصت‌های اجتماعی و شغلی و مالی. فمینیسم این نیست که چاقی دستانم بگیریم و همه مردان را بگویم یا رفتارهای اخلاقی خارج از عرف داشته باشیم. اما در رمان من، همان‌طور که گفتید در داستان‌های کوتاه‌هم هم ضمن حضور قهرمانان مرد، اما زنان همیشه بزرگ و ملموس‌اند. در این رمان هم شما در هنگام مواجهه با زنی جسور و قدرتمند، با جنبه‌های عادی و مختلف زندگی او روبه‌رو می‌شوید که بخشی از آن عشق است. نکته مهم در مورد زنان داستان‌های من این است که در عین دور بودن از رفتارهای احساسی افراطی، اما همگی حتی در روابط احساسی خود

انتخاب‌گر هستند و فاعل عشق. ■ درست برخلاف تصویری که برای سال‌ها در ادبیات مردسالارانه ایرانی از زنان، حتی گاه به قلم خود زنان ارائه شده، زبانی قربانی و محکوم به فرمان برداری! هم قهرمان ساری‌های اغراق شده آفت است و هم ارائه تصویری که زنان را همچنان مقهور و منفعل در سر نوشت خود نشان می‌دهند. در نوشته‌های برخی همکارانم کاراکترهایی داریم که به رغم شخصیتی قوی و مدرن، نهایت دغدغه‌شان این است که فلان مرد دوستان دارد یا ندارد، برمی گردد یا بر نمی‌گردد و از این قبیل. این اجبار به معشوق بودن هنوز از تفکر نویسندگان ما پاک نشده. در صورتی که اغلب زنان امروزی در دنیای واقعی، در زندگی احساسی خود نیز انتخاب می‌کنند، انتخابی که در نهایت ممکن است ناچار به پرداخت بهایی برای آن شوند. اگر ما در فمینیست صحبت از حقوق برابر می‌کنیم، انتخاب و پای آن ایستادن هم یکی از شرط‌های برابری است.

■ این نگرانی است که در آثار شما یا نویسندگانی همچون فرخنده آقایی، ناهید طباطبایی و فریبا وافی می‌بینیم؛ شکلی تلطیف‌یافته‌تر از نوشته‌های نویسندگانی همچون شهرنوش پارس‌پور. این تغییری که حداقل یک دهه‌ای است در ارائه تصویر صحنه‌تری از زنان آغاز شده از کجا و تحت تأثیر چه عواملی ست؟

بی‌شک پای تغییرات اجتماعی و افزایش آگاهی فرهنگی در میان است. نه فقط در آثار زنان، بلکه تا حدی در نوشته‌های مردان هم چنین تغییری

بی‌شک پای تغییرات اجتماعی و افزایش آگاهی فرهنگی در میان است. نه فقط در آثار زنان، بلکه تا حدی در نوشته‌های مردان هم چنین تغییری

از ساختار چندصدایی «اسرار عمارت تابان» هم بگویید. تلاش کردم چندصدایی یا پلی فونی را در شکلی که به‌نظرم درست است و با سه خط زمانی مختلف، پیش روی مخاطب بگذارم؛ فصلی از زمان در قرن هفتم هجری می‌گذرد، فصلی در دهه چهل ایران و بیشترین دوره زمانی هم به سال‌های ۹۳-۹۴ بازمی‌گردد. در هر فصل الگوی زبانی راوی را هم تغییر داده‌ام، البته روی لجه‌های کاراکترها هم حساسیت به خرج دادم که در عین اینکه برای تمام مخاطبان قابل فهم باشند اما بفهمند که این منطقه خراسان است. در کل، سعی کرده‌ام سخت کار کنم تا مخاطبم راحت بخواند.

■ ماجرای رمان بسیار تصویری از آب درآمده، این مسأله چقدر نشأت گرفته از تحصیلات دانشگاهی تان در ارتباط با سینماست؟

خیلی زیاد! طی روز به همان اندازه‌ای که می‌نویسم فیلم و سریال هم می‌بینم و مغز و چشم خود-آگاه یا ناخودآگاه در حال تحلیل تصاویر و ربط دادنشان به کلمات است. از ابتدای تألیف این رمان هم می‌دانستم مشغول خلق اثری هستم که تصویرسازی پررنگی دارد. به امید خدا قسمت دوم این رمان را هم به همین سبک و سیاق خواهم نوشت و اگر عمری باشد تابان به سفرهای برای کتاب دوم هستم که زمان می‌برد. به‌دلیل شرایط ناشی از کرونا، برای حضور در کاوش‌ها و مناطق تاریخی مورد نظر قادر به سفر نیستم و تا عادی شدن شرایط باید به جست‌وجوهای مجازی بسنده کنم.

■ جلد نخست را به اتکا ا اطلاعات شخصی تان نوشته‌اید یا برای آن دست به سفرو تحقیق زده‌اید؟

من به خیلی از شهرهای ایران سفر کرده‌ام و تقریباً هر جا رفته‌ام اول و بیش از همه بناهای تاریخی و حتی سایت‌های باستان‌شناسی را دیدم؛ از کاشان و شیراز بگیریم تا کرمانشاه و قشم و همه جاس کرده‌ام داستان بزرگی دارد که هنوز نوشته نشده. برای این رمان هم، چند سال قبل سفری به اسفراین داشتم و دژی را که مکان اصلی این داستان است از نزدیک دیدم و در آن چرخیدم. مصاحبه‌ها و تحقیقات مختلف هم انجام دادم. البته به مدد جهان‌وطنی خاصی که اینترنت سبب شده، برخی می‌توانید به این شهر و دژ سفر مجازی کنید؛ اما برای من در راه است. طی سال‌های اخیر برخی نویسندگان جوان‌تر در کتاب‌هایشان در حال تجربه مقوله‌های تازه‌ای هستند و آن فضاهای روزمره تکراری فاصله گرفته‌اند یا اگر به سراغ آن فضاها رفته‌اند با بازنمایی تازه‌ای همراهش کرده‌اند. اما در داستان کوتاه جوایز شهرستانی، غلبه دو الگوی تکراری در کار دوستان به چشم می‌آید؛ یکی الگوهای مدرنیستی رئالیستی که مضامین شهری شدت تلخ و سیاه دارد (و همیشه گورخمه‌های یزد می‌شود و قصه در نقاط مرکزی ایران، یزد و کرمان، سپری می‌شود.



رئوف قهرمانی

پیش به‌سوی جریان اصلی ادبیات ایران

رمان، علاوه بر یک فرم یا ژانر ادبی، بخشی از دستاورد فرهنگ بشری است؛ چه آن را به امر خلاقه نسبت بدهیم چه این کار را نکنیم؛ از این منظر جامعه‌ای که رمان نداشته باشد با فقدان بزرگی در عرصه فرهنگ روبه‌رو است. جامعه ایران از یک وجه رمان دارد و از وجه دیگر رمان ندارد؛ رمان دارد از آن جهت که نویسندگان درجه یک زیادی داریم که سالانه تعداد قابل توجهی رمان با کیفیت‌های

استاندارد روبه بالا و در برخی موارد «برجسته» می‌نویسند و از جهت دیگر جامعه ایران رمان ندارد به این دلیل که رمان در مقام مقایسه با سایر کشورها خواننده چندانی ندارد و خواندن رمان به یک عادت و در نتیجه نیاز فرهنگی ایرانیان تبدیل نشده است. قصد آسیب‌شناسی نداریم اما بخشی از این فقدان (فارغ از بحث ممیزی)، کاملاً به رواج فایده‌باوری و حتی رنج‌باوری در میان افشار مختلف ایرانیان برمی‌گردد. به این معنا که سال‌هاست روشنفکران و نخبگان جامعه صرفاً بر لزوم عناصر آموزشی و آگاهی‌بخشی کتاب تأکید کرده‌اند و در نتیجه این نگاه و برداشت به باور عام هم راه یافته و تثبیت هم شده است که فرد کتابخوان همواره بایست از مطالعه خود رنج بکشد و تازه پس از مطلع شدن نیز رنجی مضاعف بر رنج‌هایش افزوده خواهد شد که همانا رنج آگاهی است. حال آن‌که یکی از جنبه‌های اصلی مطالعه و بخصوص مطالعه رمان، کسب لذتی متعالی و عمیق یا حتی پیش‌افزایش و سطحی است؛ لذتی که فقط رمان‌خوان‌های حرفه‌ای می‌دانند چیست. از این منظر است که آگاهی و آموزش در ادبیات تبدیل می‌شوند به عناصری ثانویه که به‌صورت غیرمستقیم اتفاق می‌افتند.

رمان «اسرار عمارت تابان» که به‌تازگی منتشر شده و با استقبال نسبی هم روبه‌رو شده است از آن دست رمان‌هایی است که خواننده قرار نیست برای خواندن آن متحمل رنج شود، یعنی به‌قص لذت بردن خواننده از یک رمان نوشته شده است. شاید این موضوع پیش از افتاده به‌نظر برسد اما بسیار اهمیت دارد. در عین حال به شعور خواننده هم احترام می‌گذارم و سعی می‌کند لذتی که با خواندن سطور قرار است خواننده ببر لذتی سطحی نباشد.

فارغ از کلیات مربوط به لذت و آگاهی، جدیدترین رمان شیوا مقانلو ماجرای تابان؛ یک دختر باستان‌شناس جوان را روایت می‌کند که به دعوت یکی از استادانش، برای حفاری و اکتشاف باستان‌شناسانه، به ناحیه‌ای در خراسان شمالی می‌رود. شخصیت پردازی تابان در این رمان بسیار دقیق و چندوجهی است. خواننده از ابتدای کتاب هم‌زمان با پیش‌روی وقایع، با تک‌گفتار درونی مستقیم تابان به‌عنوان قهرمان داستان مواجه می‌شود. او برای خودش قوانینی دارد که در مواجهه با آدم‌ها و رویدادها سعی می‌کند با اتکا به آنها راه و واکنش‌های درست را تشخیص بدهد. شخصیت‌های فرعی هر کدام ویژگی‌هایی دارند که با وجود کوتاهی حضورشان به سرعت برای خواننده ملموس می‌شوند.

داستان پرکشش و در عین حال مملو از ظرافت‌های تصویری و تدوینی است. در عین سرشار بودن قصه از مفاهیم روانشناختی و شخصیت‌شناختی، قصه کاملاً سینمایی و سکانس‌های پیش می‌رود و در هر سکانس زاویه دید روایت مدام تغییر می‌کند و نهایتاً می‌توان گفت روایت رمان پیش از آنکه فیلم‌نامه‌اش نوشته‌شود به‌طور کامل از جزء به جزء دکوپا شده است.

«اسرار عمارت تابان» رمانی واجد بسیاری از ویژگی‌های رمان‌های ژانر جنایی و ماجراجویانه است، الا اینکه سهل‌انگاری‌های بسیاری از نمونه‌های خارجی رمان‌های ژانر را ندارد. قصه با چفت و بست منطقی پیش می‌رود و در عین حال زیاده‌اشسته و رفته و فارسی تمیزی دارد. لجه خراسانی شخصیت‌های محلی ملموس و خودمانی از آب درآمده و در عین حال آنقدر در زمینه لجه افراط نمی‌کند که سر رشته امور از دست خواننده خارج و از قصه به حاشیه رانده شود.

شیوا مقانلو به‌طور دقیق با رمانش سعی دارد یک خلأ بزرگ را پر کند که قطعاً در این مسیر تنها نیست و در چند سال اخیر تلاش‌های مطلوب اما ناکافی هم صورت گرفته است؛ خلأ رمان‌های جریان اصلی (main stream) ادبیات ایران. رمان‌هایی که ضمن واجد بودن ارزش‌های ادبی بتوانند برای طیف‌های گسترده‌ای از مردم جذابیت ایجاد کنند، البته تصور کردن و به تبع آن به وجود آمدن یک جریان اصلی در ادبیات ایران، مصداقی فراتر از ژانر نویسی‌های سقارشی چندسال اخیر دارد اما همان‌ها هم در نوع خود راهگشا بوده‌اند. از این منظر «اسرار عمارت تابان» شاید نعل به نعل یک ژانر نباشد و در برخی نقاط همچون پلی فونی‌های روایت‌های تاریخی کاملاً طبق فرمول‌های خودش عمل کند اما اعمال این تکنیک‌ها به هیچ‌وجه خودنماینه نیست و کاملاً به پررپارت شدن مسیر روایت و ایجاد چفت و بست مناسب در معنا و خلق غافلگیری برای مخاطب یاری رسانده است. دیگر تفاوت مهم مقانلو در این رمان، خلق قهرمان زنی با ویژگی‌های انسانی (و نه اسطوره‌ای) و حتی زنانه همراه با همه قوت و ضعف‌های خودش است. قهرمانی که اگر نگوئیم بی‌سابقه اما دست‌کم نگارنده نظیرش را در ادبیات داستانی معاصر به یاد ندارد و پر واضح است منظور از قهرمان صرفاً راوی یا شخصیت اصلی زن یک رمان نیست که دهه هفتاد شمسی سرشار بود از این زنانه‌نگاری‌هایی که به مسیر خاصی هم منتهی نشدند و پیشنهاد خاصی هم به ادبیات ندادند. کنش قهرمانی در فرم رمان پدیده‌ای است که زن ایرانی در مقطع کنونی به آن نیاز وافر دارد، پس می‌توان گفت فارغ از هر امتیاز ادبی رمان «اسرار عمارت تابان» دست‌کم در حوزه اجتماعی و فرهنگی هم پیشنهادهای زیادی دارد و هم دستاورد‌های پرثمری؛ فارغ از همه این دستاورد‌ها این رمان را بخوانید چون از آن لذت خواهید برد.



سینا آدم‌عارف
منتقد ادبی

